

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المجتهدین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحثی که بود درباره حقیقت حجیت بود و نکته مهم در بحث حجیت اموری است که شانیتشان طریقت صرف است، این شا الله حالا چون به این جا رسیدیم بعد هم حجیت اموری که در آن ها شانیت و موضوعیت هم دارد، این چیز هایی است که طریق صرف نیست، طریق هست اما طریق صرف نیست، اصطلاحاً یک عنصر دیگری هم دخالت می کند مثلاً عنصر حدس در نظر اهل خبره، آن جا طریقت صرف نیست، این دکتر می گوید فلان مرض را شما دارید، یک دکتر دیگر نگاه می کند حتی ممکن است یک آزمایش واحد را نگاه بکنند، آزمایش را نگاه می کند می گوید شما مرض فلان دارید، این هر دویشان در مقام اخبارند، طریقت دارند لکن همراه با عنصر حدس است که اصطلاحاً ما به آن خبرویت می گوئیم، با خبرویتی است که آن دارد یا مثل در همان حوزه های ما اجتهاد لذا عنوان اجتهاد غیر از عنوان خبر واحد است، در عنوان اجتهاد خبرویت و حدس خوابیده اما در عنوان خبر واحد طریقت صرف است لذا یکی از مباحثی هم که معروف است در اصول اگر ما تسامح در ادله سنن را قبول بکنیم که در ادله مستحبات یا مکروهات تسامح می شود اگر در مقامی روایت داشتیم خبر می گویند ضعیف باشد قبول می کنیم، بحث سر این است که اگر یک فتوایی داد یک فقیهی به استحباب و دلیلی هم نداشتیم آیا فتوای فقیه کافی است برای حکم به استحباب بنا بر این قاعده تسامح در ادله سنن؟ آن جا هم همین بحث را کردند که فتوا تنها نقل از رسول الله نیست، خبرویت این شخص هم هست، حدس این شخص هم هست، درست است وقتی فتوا می دهد یستحب کذا در حقیقت اخبار از شریعت می کند لکن اخبار صرف نیست، طریق صرف نیست بلکه موضوعیت هم دارد لذا این نکته اساسی است که در باب خبر طریقت صرف است، در باب فتوا طریقت صرف نیست، البته هر دویش محل اشکال است یعنی هر دویش را ما قائل به خلاف داریم، من اگر چیزی را نقل می کنم نه به معنای این که این استاندارد علمی است و دیگر همه فقهای اسلام و همه علمای اسلام قبول کردند. قول دیگری هم هست که در هر دو موضوعیت دارد: خبر و فتوا، قول دیگری هم هست که هر

.....

دو طریقت دارند، آن وقت نتیجه اش در کجا ظاهر می شود؟ در همان عبارت معروف که چند بار خواندیم، یک عبارتی هست در کتب اهل سنت و علمای ما هم عده ای شان، اصل در تعارض خبرین تساقط است، اصل در تعارض فتوین تخییر است، دقت بکنید! اصل در تعارض خبرین تساقط است، اصل اولی با قطع نظر از روایات خاصه و اصل در تعارض فتوین تخییر است، آن جا اصل اولی تخییر است، البته عرض کردم مخالف داریم، در خود اهل سنت هم، در شیعه هم داریم که در باب خبرین هم قبول کردند تخییر را و از آن طرف هم داریم مثل مرحوم آقای خوئی، نکته ای که آقای خوئی فتوایشان هست که اصل اولی در تعارض فتوین ایشان رجوع به احتیاط گرفتند، این رجوع به احتیاط اشاره به همین است یعنی ایشان فتوا را مثل خبر گرفتند و تساقط قائل شدند چون تساقط است، می دانید یکیش حجت است احتیاط بکند به عمل به هر دو، اینی که ایشان در تعارض فتوین هم قائل به احتیاط اند کسانی که قائل به احتیاط اند منشأش تساقط است یعنی هر دو تساقط می کنند، هر دو فتوا مثل دو تا خبر، تساقط می کنند و چون به حسب ظاهر واجد شرایط حجیت هستند احتیاطا هر دو را انجام می دهند اما کسانی که قائل به اصل تخییرند می گویند نه اگر فتوای دو مجتهد تساقط پیدا کرد اصل اولی این است که انسان مخیر است، می خواهد به این عمل بکند می خواهد به آن عمل کند، نکته را دقت فرمودید. غرض این که افرادی قائل هستند در تعارض فتوا احتیاط بکند آن ها نظرشان در فتوا هم قائل به تساقط اند و إلا یک ضابطه مشهور شاید مشهور تر بین علمای اهل سنت و شاید هم متأخرین شیعه این باشد که در تعارض فتوا اصل به تخییر است، در تعارض خبرین اصل به تساقط است، اصل اولی با قطع نظر از ادله خاصه، إن شاء الله حالا بحث فتوا را بعد متعرض می شویم، فعلا بحث اول ما در مباحث حجیت جایی که شانش دلیلیت صرف است که تحریر محل نزاع و صحبت ها شد و توضیحاتی داده شد، عرض کردیم اگر ما باشیم و مقتضای قاعده، اگر خود قانون و خود شارع بیاید تصرف بکند بگوید این طریق را من حجت قرار دادم که عرض کردیم این امکان دارد، ابن قبه گفت امکان ندارد و وجوه امکانش را هم تصویر کردیم، بعید نیست قائل بشویم به همان مصلحت سلوکی که مرحوم شیخ قائل است که خلاصه اش این باشد شارع می آید مصلحت اجتماع را در نظر می گیرد، البته این نظر خود بنده هست، نظر شیخ نمی خواهم بگویم این است، نظر خود بنده این است اما خب با مصلحت سلوکی شیخ مناسب است، شارع می آید اجتماع و هیئت

اجتماعی را در نظر می گیرد طبق این هیئت اجتماعی که خودش دارای ملاک مستقلی است از افراد، این نکته فیش این است، دارای ملاک است، طبق ملاکاتی که حساب می کند می گوید من حجت قرار دادم کما این که ممکن است حجت هم قرار ندهد یعنی آن مصلحت اجتماعی را در نظر نگرفته، دیگر این دو سه روزه توضیحات کافی عرض شد لذا تکرار نمی کنم.

این در جایی است که قائل بشویم به مسئله، البته این معنای از مصلحت سلوکی، حالا بگذاریم بعد توضیحش، یک نکته این جا هست که باید بعدا عرض بکنم.

پرسش: این تعدد ثواب نمی شود؟

پاسخ پرسش: نه

پرسش: سلوک و مسلوک

پاسخ پرسش: سلوک و مسلوک دو تا هستند بلا اشکال.

پرسش: تعدد می شود هم برای آن هم

پاسخ پرسش: بله خب چون آن برای خودش است، برای گوشت خرگوش دارای مصلحت و مفسده است این هم برای قبول خبر زراره یعنی هیئت اجتماعی ای که جامعه شیعه دارای وحدت باشد، این وحدت جامعه شیعه خودش یک مصلحتی دارد، آرامش و وحدت و سهولت و لذا شیعه بلند بشود هی برود مدینه برای هر چیزی سوال بکند برگردد، نه می تواند، اگر شارع گفت کما این که در روایت داریم که و اختلف علیک الامر بهذا الجالس، آن فیض ابن مختار دارد، و سئلت من هو؟ فقال زرارۃ ابن اعین، اگر امام فرمود علیک بهذا الجالس، حتما باید این نکته را در نظر بگیریم مثلا در همین مورد خود فیض ابن مختار می گوید من وارد مسجد کوفه می شوم، این قدر اصحاب ما شیعه اختلاف دارند که من اصلا در اصل دینم شک می کنم! اُ کاد اُشک فی دینی، این قدر اختلاف زیاد است که دیگر نزدیک است که من در دین خودم شک بکنم، خب یک مصلحتی است که شارع مقدس در نظر می گیرد برای آرامش مردم، رفع اختلاف، خود این که در یک مسجدی مثل مسجد کوفه که به تعبیر وشاع ۹۰۰ نفر می گفتند حدثنی جعفر ابن محمد، حالا

چه مقدار شیعه بودند و چه مقدار سنی بودند برای این که این جلوی اختلاف را بگیرد امام یک شخصی را مثل زراره معرفی می کند که افراد به او رجوع کنند که جلوی اختلاف گرفته بشود، البته با تعیین زراره هم باز مشکلات حل نشد چون در همین روایت دارد که امام می فرماید این ها که پیش من هستند خطوط مختلف فکری که در کوفه هست من حرف واحدی می گویم اما همین که از این جا بیرون می روم کل یزید آن یُدعی رأسا، همه در فکر ریاست اند، این برای خودش یک گروه درست کرده، آن برای خودش یک گروه که عرض کردیم ضابطه اساسی در کوفه در آن زمان دو گروه اساسی اند، گروه های فراوانی اند، یکی را اصطلاحا ما خط اعتدال از آن نام بردیم مثل زراره و محمد ابن مسلم و برید و ابو بصیر و یکی هم خط غلو که ابتدائش پایه گذارش به این معنایی که مراد ماست، حالا دقیقا این ها غلات به آن معنا بودند یا نه، به اسم خط غلو، جابر ابن یزید جعفری است و لکن آن که تاثیر گذار بود و محور اساسی این خط بود مفضل ابن عمر جعفری است و افراد دیگری که بودند، دو تا خط اساسی است و لذا این خط، من این را چند بار عرض کردم چون نکته مهم سر حجیت است اصلا این دو تا خط شروع کردند به تدوین علمی، آنی که مشکل ما را درست کرد این بود یعنی همزمان فرض کنید امثال زراره یا محمد ابن مسلم دارای آثار علمی و شاگرد ها و تفکر خاصی بودند، در همین افق شریعت البته، آن وقت جابر ابن یزید جعفری و مفضل و امثال

پرسش: معنی بوده؟

پاسخ پرسش: معنی بوده اما نقش معنی خیلی هنوز برای ما، چون معنی اواخر عمرش در مدینه بود و در مدینه هم شهید شد، در اوائل دولت بنی عباس همان اوائل که بنی عباس آمدند، ظاهرا ایشان هم جز همان خط غلو سیاسی بود و إلا اگر بحث فکری بود فکر نمی کردم که شهید بشود، پلیس مدینه او را کشت، به اصطلاح معنی خودش بزار بوده اساسا و در خدمت امام بوده و در مدینه کشته شد به دست دستگاه ظلمه ای که در مدینه بودند اما خیلی نقش علمی او گفته شده، بحث خاصی دارد من فعلا وارد بحثش نمی شوم، خیلی طولانی است بحثش، برای ما خیلی شبهه ناک است هنوز وضع معنی، آن وقت دقت بکنید چون الان بحث حجیت خبر را می کنیم کلی صحبت نکنیم، آن چه که مثلا فرض کنید که شخصی به نام عبد الله ابن سباء وجود داشته و قائل به الوهیت امیرالمومنین

بودند و افرادی بودند، حالا فرض کنید این حرف ها درست، اما آن خط مسلما آثار علمی ندارد که مشکلی که الان ما، اصلا در حوزه های ما الان کارمان این است آن خط آثار علمی ندارد، از وقتی که خط غلو، عرض کردم خوب دقت بکنید، آیا این ها غالی بودند یا نبودند؟ راست بود؟ دروغ بود؟ آن ها بحث های دیگری است که من فعلا وارد بحث نمی خواهم بشوم و إلا خود مفضل متهم است که نماز نمی خوانده که شانش اجل از این حرف هاست، علی ای حال آیا چنین چیزی بود یا نبود من فعلا وارد آن بحث نمی شوم اما اصطلاحا به این ها خط غلو گفته می شود، حالا اصطلاحیش، همیشه من می گویم خط غلو اصطلاحی که مبادا به بزرگان اصحاب اهانتی بشود، این ها یواش یواش خود جابر شروع به تالیف کرد، از زمان امام صادق دو خط تالیفی درست شد، دو خط علمی درست شد، این که کاری که الان ما داریم رویش خون دل می خوریم بحث میراث علمی است و إلا خب معلوم است حالا مفضل عقایدش درست بود، باطل بوده، غالی بوده، نبوده، نه می خواهیم پیشش زن طلاق بدهیم، نه می خواهیم پشت سرش نماز بخوانیم، هیچ یک از آثار عدالت بر او بار نمی شود، آن چه که ما امروز داریم آثار علمی مفضل است، نجاشی هم در حقیقت کارش همین است، بزرگان اصحاب ما هم در حقیقت کارشان این بود، این مشخصه اساسی و این وضع من عرض کردم که این خیلی نکته تاریخی حالا در اصول کمی خارج است چون بحث ما در حجیت است، این وضع ادامه پیدا کرد یعنی زمان امام صادق دو خط علمی وجود دارد، زمان موسی ابن جعفر، حضرت رضا فرض کنید محمد ابن سنان از بنیان گذاران یعنی از موثرین، بنیان گذار نه، موثرین در نشر میراث های خط غلو حسین ابن سعید، از موثرین یا حسن المحبوب یا حسین ابن سعید از موثرین در نشر میراث خط اعتدال است، این همین جور حساب بکنید یعنی سال ۱۲۰ و ۱۴۰ و ۱۸۰ و ۲۰۰ و همین جور دو تا خط، فرض کنید سهل ابن زیاد در قم متهم اصلی است به خط غلو که البته از قم بیرونش می کنند، البته احتمالا رنگ و بوی سیاسی دارد، بعید است علمی صرف باشد مثل سهل ابن زیاد، معاصر ایشان احمد ابن محمد ابن عیسی است که هر دو از قم رفتند کوفه، تحمل میراث کردند اما میراث احمد را اصحاب با تجلیل نگاه می کنند میراث سهل مشکل داشته، حالا آن هم تقریبا مشکل که جهات حفظ بشود، علی ای حال کیف ما کان عرض کردیم آن چه که شواهد ما حاکی است این مشکل دو ماه دیگر بعد از سال های ۳۰۰ تقریبا نداریم یعنی از زمان امام صادق، فرض کنید سال ۱۲۰

چون خود جابر ابن یزید ۱۲۸ علی ما یقال وفات ایشان است، حالا فرض کنید ۱۲۰ ایشان، شهرت عمومی ترش از ۱۲۶ است که توضیحاتش را در محل خودش گفتیم و فرض کنید از این زمان شروع شد تا حدود ۳۰۰، ۳۱۰ دیگر ما نداریم، از این تاریخ دیگر دو تا خط نداریم، یک خط غلو و یک خط اعتدال، حالا چون این زمان با تقریباً حدود تالیف کلینی هم هست، کافی هم هست، آیا تالیف کلینی در این جهت موثر بوده، جهات دیگری بوده، جهات اجتماعی بوده فعلاً وارد آن بحث نمی شوم. دقت بکنید آن چه که محل کلام این بود.

حالا یک نکته اساسی این بحث را به این جا رساندیم اگر حجیت، حجیت عقلائی باشد در حجیت عقلائی این نحوه طرف چون خود عقلاً که کاری به این جهت ندارند که حالا این راوی درست گفت یا غلط گفت، یا مطابق بود یا مخالف، آن چه که در سیره عقلاً وجود دارد این است که چیزی که شانش کاشفیت است چون شانش کاشفیت و طریقت است به اصطلاح به آن مطروق یا به آن مسلوک یا به آن واقع نگاه می کنند، خب و لذا فرقی هم نمی کند پیش آنها، چه در احکام باشد چه در موضوعات باشد، چه در تاریخ باشد، فرقی از این جهت ندارد، این نکته فنی را دقت بکنید. این ها دنبال این هستند که، این تفسیر ما از سیره عقلائی است، تفسیر ما از سیره عقلائی این است که مجموعه شواهد را کم می کنند با جمع مجموعه شواهد یا به وثوق و اطمینان که اصطلاح ما نود درصدی است، نمی خواهد صد در صدی، با شواهد نود درصدی می رسند یا نمی رسند، اگر شواهد جمع شد البته در این جا هم باز یک اختلافی پیدا شده، مثل مرحوم شیخ و اصولیین که بعد از وحید بهبهانی آمدند می گویند این نود درصد از هر راهی که پیدا شد این جا هم اخباری ها مخالفند، ما هم مخالفت کردیم، گفتیم معلوم نیست از هر راهی، طریقت صرف به این معنا روشن نیست، یک ضوابطی یعنی شخص منشا وثوق و اطمینان و علمش را یا تصریح می کند یا معلوم می شود چه راهی پیدا کرده، اگر راه هایی که رفته نود درصدش عقلائی باشد کافی است، نمی خواهد صد باشد، یعنی به اصطلاح ده درصد را به شخصیت شخص می دهند، ممکن است این شواهد برای ده درصد از علما پیدا نشود اما برای نود درصد پیدا بشود، می گویند اشکال ندارد در ده درصد حق نظر شخص محفوظ است، خوب دقت بکنید در ده درصد قبول می کنند اما اگر بنا باشد مثلاً فرض کنید شصت درصد حرف هایش غیر عقلائی

باشد، خواب دیده، استخاره کرده، قرعه زده، شیر و خط انداخته، خب این را قبول نمی کنند، بگویند من قطع دارم، خب قطع داشته باش حالا قطع ثم ماذا؟ این مطلب است لذا هم عرض کردیم آن تکه که مرحوم شیخ هم دارد وفاقا لمرحوم شیخ جعفر به عنوان شک شکاک فرموده قطع قطع هم حجت نیست که شیخ می گوید حجت است، عرض کردیم اصلا این بحث خوب نبود در اصول بیاید، مرحوم شیخ رضوان الله علیه به احترام شیخ جعفر کبیر، چون کسی که از یک امور غیر عادی قطع پیدا بکند این مشکل روانی دارد، این را باید علاجش بکنند، از کلاغ پریدن قطع پیدا می کند نماز جمعه واجب است، این مشکل است، اصلا نباید در کتب اصول بیاید شخصی که مشکل روانی دارد، مرض روانی دارد، مرض عقلی دارد که در اصول مطرح نیست، کسی که قطع از امور غیر متعارف قطع بر او پیدا می شود آن شک شکاک چون روایت دارد کثیر الشک، آن یک نکته ای دارد نه این که حالا چون کثیر الشک در روایات آمده کثیر القطع هم ما درست بکنیم، آن یک حکم تعبدی خاصی دارد به خاطر احکام خاصی که در نماز است اما نه به این معنا که بیایم قطع قطع را بحث بکنیم، قطع قطع اصلا بحث ندارد، یک انسان غیر متعارفی است که از نظر مغزی بنشینند علاجش بکنند درستش بکنند.

علی ای حال کیف ما کان خوب دقت بفرمایید بحث سر این قسمت است، این در این جهت هیچ فرقی نمی کند، مرحوم آقای خوئی معتقدند و البته عده ای که خیلی کمند و زیاد هم نیستند که نه سیره عقلا بر این است که خبر ثقه را یعنی وثاقت را منبع قرار می دهند، و انصافا عرض کردیم معلوم نیست عقلا سیره ای به این معنا اصولا نداشته باشند، اصولا سیره عقلا غالبا به این صورت است که اگر مطلبی را قبول نکردند مشکل برای نظام پیش بیاید اما این که بیاییم ما مثلا خبر ثقه را به عنوان وثاقت قبول بکنیم تا در جامعه آرامش باشد، کسی پیگیری نکند، تحقیق نکند، خلاف ظاهر است، چنین سیره ای معلوم نیست باشد، سیره ای که بخواهیم لذا مثلا در باب قطع واقعا این طور است اگر قطع متعارف باشد، از طریق متعارف باشد یا وثوق متعارف برای شخص پیدا شد و تایید کردند فرض کنید چه در مباحث اعتباری و قانونی مثل قانون و چه در مباحث حقیقی مثل تاریخ آن را صحیح می دانند و اعتماد می کنند، این قبول است یعنی اگر گفت چرا رفتید نان خریدی؟ گفت فلانی به من گفت که شما دستور دادید، گفت نه آقا من نگفتم، او ثقه

است و قابل اعتماد است و فرض کن با شما ارتباط دارد، شواهدی را که نقل می کند ایشان به اصطلاح معذور است در اعتماد بر او یعنی این قتل را خیلی ده درصدش غیر عرفی است، نود درصدش را عرفی می دانند، اگر بر این قطع عمل کرد، اگر بگویید به این قطعت عمل نکن اصلا قطع قابل اعتماد نیست واقعا اختلال نظام لازم می آید، خوب دقت بکنید اما اگر گفت خبر ثقه گفت، بعد شواهدی که نقل کرد گفت خیلی خب این آقا ثقه گفت، اما ایشان واقعا ارتباط ندارد از کجا این مطلب را گفت؟ کی گفت به حرف این گوش بکنید؟ این اصلا از من دور است و هیچ رابطه ای هم با من ندارد، مجرد وثاقت را اگر گفت من به خاطر وثاقت عمل کردم که اگر نمی کردم اختلال لازم می آید لازم نمی آید، من یک توضیحی را خدمتان عرض کردم در بحث حجیت، ببینید وقتی ثقه خبر را نقل می کند اگر بخواهیم خوب تحلیل بکنیم ممکن است ده درصد تا بیست درصدش حالت وجدانی برای ما پیدا بشود، مثلا اگر ثقه آمد گفت در صحن باز است ممکن است در بعضی از موارد به خاطر سهولت امر و وثاقتش و جلالتش و زوایایی که هست کانه ما خودمان آن جا هستیم و در صحن را باز می کنیم، این ده درصد تا بیست درصدش انصافا جوری است که آدم خیال می کند خودش آن جا شاهد است، خودش ناظر است، حدود چهل تا پنجاه تا شصت درصدش، تا پنجاه درصدش هم اطمینان پیدا می کند، وثوق پیدا می کند، شهود نداریم اما وثوق داریم، این نسبتش بالاتر است آن نسبتش پایین تر، این شد هفتاد درصد، مشکل کجاست؟ آن فرض کنید بیست درصد بقیه که نود درصد باشد، آن بیست درصد بقیه را با چه چیزی اثبات بکند؟ این را باید ایشان اثبات بکند، اگر ایشان می گوید وثاقت راوی، وثاقت همان هفتاد درصد را درست کرد، ده بیست درصدش شهودی بود، چهل پنجاه درصدش هم وثوقی بود، مفروض کلام این است که در این بیست درصد دیگر نه شهود داریم نه وثوق داریم، این چرا قبولش بکنیم؟

پرسش: اختلال پیش می آید

پاسخ پرسش: اختلال نظام پیش می آید؟ نه نمی آید

پرسش: خلاف فرض است، آخه بحث ظن است، ظن که صد در صد ما را به واقع نمی رساند، همان هفتاد درصد است دیگر.

پاسخ: فرض این بوده که نود درصد حجت باشد، وثوق نود درصدی، فرض را بر این بگیرید، بیست موردش به نود درصد نرساند، فرض کنید مثلاً سی موردش به نود درصد نرساند، این نود درصد، بعد هم مفروض این است که نود درصد حجت است، آنی را که بناست عقلاً روی آن حساب بکنند حالا فرض کنید ما یک خبر صحیح داریم بزرگان اصحاب ما اعراض کردند، طبعاً ما را به نود درصد نمی رساند دیگر، مراد این است که خبر راویش ثقه است، لکن شواهد مویدش نیست، خبر ثقه است لکن بزرگان اصحاب مثل کلینی، صدوق، حتی شیخ، فرض کنید مثلاً اُی الوضوء اطهر من الغسل مثلاً، این را کلینی به عنوان رُوی آورده که قبول نکرده، صدوق هم اصلاً نیاورده، شیخ طوسی هم آورده حملش کرده بر غسل جنابت، حالا فرض کنید، حمل نکرده بر غسل جمعه، آقایان مثلاً قائلند معاصرین عده ایشان، از قدما هم داریم از معاصرین زیاد تر داریم، دقت می کنید؟ طبیعتاً این شبهه برای انسان پیدا می شود یعنی آن وثوق را نمی آورد، این جا معنای تعبد است، اصلاً تعبد مال این جاست، مال این بیست درصد است، چه نکته ای دارد شما این بیست درصد را قبول بکنید؟ اصلاً سوال این است تا سوال روشن بشود، ده بیست درصد که شهودی است، آن که خب شهود است دیگر جای حجیت نیست، آن وجدانی است، سی چهل پنجاه درصدش هم وثوق است، آن هم که حجت است، البته این جا سبب حجت وثاقت راوی بود، خب وثاقت راوی تاثیرگذار است بلا اشکال

پرسش: وثاقت بالاتر از این نمی برد؟

پاسخ پرسش: بالاخره رسید که وثاقت هست اما وثوق نیست، آن جا را چکار بکنند؟ سوال این است، آقای خوئی می خواهند با حجیت درست بکنند و این باید با حجیت درست بشود، مرحوم نائینی این مقدار را با تعبد درست می کند، لا عذر لاحد من موالینا فی التشکیک فیما .. ا فیونس ابن عبدالرحمن ثقة أخذ عنه معالم دینی؟ قال نعم، مرحوم آقای نائینی از این راه، سوال را نمی داند دقت می کنید؟ اگر بنا به سیره عقلاً شد چه سیره عقلانی ای وجود دارد که این مبانی که وثوق نیست و شهود نیست به مجرد وثاقت، آخر مفروض این است که وثاقت این دو تا را آورد، اگر وثاقت نبود فرض کنید طرف ضعیف بود یا شناخته نشده بود به جای ده بیست درصد شهودش می شد دو درصد شهودش، به جای چهل پنجاه درصد می شد پانزده درصد، وثاقتش این مقدار را آورد، وثاقت رساند

تا این جا، ده بیست درصد شهودی شد سی چهل پنجاه درصد هم وثوقی شد، ماند بیست درصد، این بیست درصد را چکار بکنیم؟ سوال این است.

پرسش: این سوال در قطع هم هست، چه فرقی دارد؟

پاسخ پرسش: در فرق مشکل قطع این است که اگر روی قطع این کار را نکنید نظام جامعه به هم می خورد، در خبر ثقه نظام جامعه به هم نمی خورد، چون اگر بگویید به قطع نباید عمل می کردی، باید سوال بعد از سوال، واقعا نظام جامعه به هم می خورد مگر این که در جامعه ای باشد که و لذا عرض کردیم بحث حجیت قطع هم ذاتی نیست، اجتماعی است مال همین است دیگر، مگر یک نظام اجتماعی باشد جوری باشد پیشرفت علمی که نظام جامعه با عدم حجیت قطع به هم نخورد مثل زمان ما، می گوید من قطع داشتم که این قانون مجلس موافقت کرده، می گویند کافی نیست، قطع تو کافی نیست، بزن به سایت مجلس سوال بکن، بعد بزن به سایت شورای نگهبان سوال بکن، بعد بزن به سایت وزارت کشور سوال بکن، بعد بزن به سایت استانداری سوال بکن، بعد بزن به سایت فرمانداری خود شهر، مشکل ندارد الان، خیلی راحت می شود بزنید، این اختلال نظام لازم نمی آید، از آن اول بگوید من قطع داشتم می گویند آقا قطع حجت نیست، این راه را باید طی بکنی، می گوید آقا فرض کن من دو تا سایت را سوال کردم دیگر قطع برای من حاصل شد، قطع من، می گوید باید تمام این راه ها را بروی، مشکل ندارد، چه مشکلی دارد؟

پرسش: استاد شما قبول دارید که عقلا می کردند به خبر واحد ثقه؟

پاسخ پرسش: نه،

پرسش: یعنی اصلا شما علی المینا

پاسخ پرسش: یعنی عمل می کردند یا شهود بود یا وثوق بود، نه چون وثاقت دارد.

پرسش: این خلاف وجدان است، واقعا همه جا به خبر ثقه عمل می کنند.

پاسخ پرسش: خلاف وجدان این طرف است، شما نگاه بکنید فقهای ما کدام یکی عمل کردند؟ مرحوم آقای محقق صاحب معتبر خودش

تصریح می کند و قال قوم یجیء العمل بكل خبر سلیم السند،

پرسش: ما با سیره فعلا کار داریم، در سیره عقلا

پاسخ پرسش: امثال محقق هم جز عقلاست

پرسش: نه نه بحث ما این طور نیست

پاسخ پرسش: اهل سنت هم کسی عمل نکرد، آنها به خبر عدل عمل کردند به تعبیر به آیه، اگر سیره بود که احتیاج به آیه نداشتند که

پرسش: استاد مثال خیلی خویش همین ایراد قدماست

پاسخ پرسش : ما شواهد زیاد داریم، گاهی یک نفر برای شما یک مطلبی نقل می کند فرض کنید شما اهل خراسانید، می گوید در

مشهد، می گوید من اهل مشهدم این خبر نیست، می گوید خب ثقه به من گفت، ثقه گفت اشتباه کرده ما اهل آن جا هستیم، این خبر

نمی سازد، شواهد مویدش است، می شود گاهی پیدا می شود، وجدانی است این مطلب، نمی شود که انکارش کرد. می گوئیم چون،

عرض کردم این در طول تاریخ این مشکل بوده خیال نکنید حل می شود، همین قصه ای را که چند بار عرض کردم در بخاری یک

حدیثی را مسوق ابن اژدر یمنی نقل می کند از مادر عائشه ام رومان، بخاری هم که اصح الکتاب است، از آن ور هم خود اهل سنت

نوشتند اصلا مسوق چون یمنی بود، وقتی آمد مدینه ام رومان مرده بود پس نمی شود از ام رومان نقل بکند. از این مثال که برایتان

بزنم، عده ای از اهل سنت گفتند این حدیث را قبول نمی کنیم، خب این که خلاف تاریخ است دیگر، حالا بالاخره بخاری نقل کرده

باشد، اصلا در تفسیر آیه افک هم هست که این آیه افک در مورد دخترم عائشه نازل شد، این دروغ است این مطلب، به هر حال

مطلبش هم که دروغ است سندش هم این جوری است، بخاری از ام رومان نقل می کند، از مسوق از ام رومان، مسوق عائشه را دیده

اما ام رومان مادرش را ندیده است، عده ای مع ذلک از اهل سنت گفتند قبول می کنیم خبر عدل است، ان جاء کم فاسق بنباء این خبر

عدل است، شارع ما را تعبیر دانسته است ولو این معقول نیست یعنی اصلا تاریخت ممکن نیست که از او نقل بکند، پس بنابراین ما

این را داریم، بحث سر چیست؟ آن می گوید تعبد است، خدا فرموده قبول است، چون خدا فرموده قبول است اما عقلا که همچین چیزی

ندارند، شما می گوید عقلا همچین چیزی دارند که اگر خلاف تاریخ هم بود بیائیم قبول بکنیم؟

پرسش: نه خلاف تاریخ بلکه معمولا آن که ما می فهمیم مثلا یک آدم درستی بیاید به شما بگوید

پاسخ پرسش: عرض کردم آدم درست را ما تحلیل کردیم، شما می گوید این نمی شود، خود محقق دارد می گوید، و قاله هم يجب

العمل بكل خبر سلیم السند، بعد می گوید و لکن ما روایاتی در اصحاب داریم سندش صحیح است و لکن اصحاب بهش عمل نکردند،

لذا خود محقق مبنایش در حجیت خبر، این مبانی را خوب دقت بکنید، خلط که می شود برای خودتان نتیجه گیریش مشکل است،

علامه مبنایش این است که کل خبر عمل به الاصحاب أو دلت القرائن علی صحته، این تعریف علامه، محقق معذرت می خواهم، علامه

: کل خبر یرویه عدل امامی عن مثله إلی آخر الاسناد، این تعریف خبر سلیم پیش ایشان است، ندارد کل خبر یرویه ثقة، تصادفا خود

علامه که خبر را به چهار قسم کرده است یک قسمش هم راوی ثقة است اما امامی نیست، اصلا علامه در کتبش موثق را نیاورده

است، حتی در همین مدارک، اگر عقلانی باشد نمی شود بین عقلا نباشد، آخر این چطور قاعده عقلانی است که بزرگان اصحاب ما را

خارج می کند؟ خود مرحوم صاحب مدارک، مرحوم سید آملی ایشان هم به خبر موثق عمل نمی کند.

پرسش: شاید موانعی بوده

آیت الله مددی: چه موانعی؟

پرسش: شاید خلاف

آیت الله مددی: موانع چیست؟ ما روایات موثقات داریم امثال روایت ابن فضال که فی غایة المتانة، از فطحی ها هم یکنواخت نیستند،

مثل ابن فضال داریم که فوق العاده است مخصوصا ابن فضال پدر و طریق بسیار صحیحی هم بهش دادیم به روایت ابن غزاله پدر، هم

خودش فوق العاده است، می دانید که ابن فضاله پدر گفته شده فطحی هم نیست، نه علامه روایتش را آورده نه مرحوم صاحب

المدارک نه منتهی صاحب معالم، اصلا منتقی الجمان فی الاحادیث الصحاح و الاحسان، اصلا موثقات را نیاورده ایشان، در این منتقی

الجمان اصلا موثقات را نیاورده، از آن چهار قسم معروف ایشان صحیح و حسن را آورده، اصلا اسم کتاب همین است، این چطور می شود سیره عقلا؟ بعدش هم خود اهل سنت، عرض کردم تعریف کرارا چون گفتم و می گویم برای این که حفظتان باشد، تعریف حدیث صحیح پیش اهل سنت مثل بخاری، البته بخاری یک قیدی هم دارد، حدیث صحه کل خبر یرویه عدل ضابط، ببینید عدل ضابط، عن مثله إلى آخر الاسناد من غیر شذوذ و لا علة، این من غیر شذوذ و علة را هم اصحاب ما برداشتند، سنی ها دارند، من غیر شذوذ و لا علة، این هم تعریف خبر صحیح پیش آن ها، پس این که بگویید خبر ثقه عقلائی است مگر این که بگویید همه این امت غیر اسلامی غیر عقلائی است، این ادعای عجیبی است، می گویم محقق خودش آورده و رد می کند، صراحتا این مبنا را رد می کند.

پرسش: معلوم نیست که آن ها استناد به سیره کرده باشند

پاسخ پرسش: آخر نمی شود، یعنی عاقل نیست مثلاً؟

پرسش: عاقل هست بلکه می گوید تعبد هست.

آیت الله مددی: تعبد داریم خیلی خب، آن یکیش را به سیره عقلا قبول بکند، دقت کردید؟ تصویر سیره عقلا و این نکته سیره عقلا را برایتان شرح دادم، خب روشن شد فکر می کنم، سیره عقلا یک چیز مبهمی نیست، سیره عقلا اصولا معنای واقعیش این است یک امری باید باشد که ما هم طرفیم در آن قصه، نه این که ما خارجیم، ما هم یکی از اجزای او هستیم، اگر ما خارج باشیم این معنا ندارد، اصلا معنای سیره عقلا، شما نمی خواهید بگویید رای شیخ طوسی چیست، چیزی را نمی خواهید نقل بکنید، ما گاهی می شود افراد می گوید آقا این ثقه است، می گوید درست است ثقه است آدم خوبی است اما من آن منطقه را می شناسم این خبر با آن منطقه با این تعبیری که می کند نمی خواند، این خیلی متعارف می شود، خیلی روشن است این مطلب، فرض کنید می گوید یک خبر صحیحی آمده از امام صادق، می گویم آقا اصحاب فتوا ندادند، این نمی خورد فتوا مال امام صادق باشد، این مشکلی ندارد، یونس ابن عبدالرحمن می گوید من در کوفه مقداری از اصحاب امام باقر بودند و اصحاب امام صادق کثیر بودند، از این ها نوشتم بردم پیش حضرت رضا فابی آن یکنون اکثرها من احادیث ابی عبدالله، اگر این مطلب ایشان درست باشد خیلی کار ما الان مشکل است.

پرسش: مبهم ۳۴:۵۵

آیت الله مددی: یعنی یونس رفته از ضعاف و کذابین نوشته؟ قطعاً از ثقات نوشته.. مع ذلک امام می گوید مال ما نیست، اشتباه شده. آن وقت امام به یونس توضیح می دهد، این مشکلش این بوده که گروهی که در کوفه به عنوان منحرف بودند، خوب دقت نکنید، این ها تشکیلات فرهنگی داشتند، فردی نبوده، مثلاً مغیره ابن سعید که بعد در سال ۱۲۰ کشته شد، آتشش زدند، مغیره اولین کسی است، البته ادعایی است که در کتب اهل سنت هم خیلی متهمش نکردند که شیعه باشد، اولین کسی است که در کوفه این ترور را به حساب راه انداخت، لذا بعد ها اصلاً معروف شد غیله، غیله یعنی ترور، یعنی کشتن ناگهانی، ترور خودش به معنای وحشت است، ترور دقیقاً به معنای کشتن ناگهانی نیست، مثلاً کشتن غیر آگاهانه، این در روایت اغتیل و غیله المغیره، بعد هم کشتندش، خودش و اصحابش را کشتند، خالد ابن عبد الله قسری، علی ای حال خب یکی آن بود، دو سه نفر دیگر بنان و فلان، فلذا حساب بکنید این ها فقط بحث سیاسی اجتماعی نبود، آن نکته ای که من اول عرض کردم، این ها یک گروهی تشکیل دادند به اصطلاح امروز ما گروه زیر زمینی، حالا این آقا فرض کنید محمد ابن مسلم، این آقا نمی داند که از اصحاب مغیره است، کتابش را داد، گفت کتابت را بده من ببرم استنساخ بکنم، برد و استنساخ بکنم، برده استنساخ کرده، در حاشیه دو تا روایت اضافه کرده، محمد ابن مسلم هم که نگاه نکرده این از شیعه گرفته کتاب، یکی دیگر آمده گفته کتابش را دیدم، آن دو تا را آن آقا نقل کرده، می گوید من از کتاب محمد ابن مسلم نقل کردم، اصلاً در روایت حضرت رضا تصریح شده که سر انتشار جعل بر اصحاب مباشر ائمه علیهم السلام دست کاری ای است که این گروه مخفی و زیر زمینی به عنوان یک گروه فرهنگی و لذا در عبدالکریم ابن ابی العوجا، ابن ابی العوجا خبیث معروف اصلاً دارد که می آمد حج با این که ملحد بود، انکار خدا می کرد، به این عنوان که من بیایم در حج، مسلمان ها از اقصی نقاط عالم جمع می شوند، از خراسان و غیره، در آن جا افکار الحادی را پخش بکنم، یک شعر است چو کفر از کعبه آید، وای آن گاه ز مسلمانی که به این ذهن که ما کفر را از کعبه ترویج بکنیم، آن وقت در عبارات ما دارد ابن ابی العوجا و اصحاب او، این ها تشکیل یک گروه فرهنگی دادند، حضرت رضا می فرمایند این کار، کار این ها بوده و إلا یعنی امام نمی خواهد بگوید این که از امام صادق نقل می

.....

کند، آن وقت راه هایش چیست؟ یکی از راه های بسیار خوبش که در شیعه خیلی متعارف شد مسئله تلقی اصحاب و عدم تلقی اصحاب است. فرض کنید این حدیث آمد اما اصحاب ما قبول نکردند، و عرض کردم روایات زیادی اند، یکی دو تا نیستند، یا کلینی از آن آیه اعراض کرده یا کلینی و صدوق از آن آیه اعراض کرده، همین حدیث معروف لا تنقض الیقین بالشک، حدیث اول زراره، فأنک کنت علی یقین، این را نه کلینی آورده نه صدوق، اصلاً نیاورده، صدوق در هیچ کتابش هم نیاورده، با این که فأنک هم دارد، مرحوم شیخ طوسی در قرن پنجم آورده، دقت می کنید؟ خب خواهی نخواهی شبهه که ایجاد می کند، حالا سند درست همه اش صحیح است، وثاقت هم جای خودش، این که در قرن چهارم بزرگان اصحاب ما با این که این کتاب ظاهرش یک کتاب (مبهم ۳۸:۵۰) است، این کتاب هم فوق العاده مشهور، لذا مرحوم شیخ صدوق از راه قمی ها نقل، از حسین ابن سعید نقل می کند چون قمی ها نیاوردند، از راه اهواز رفته، از یک راه دیگر رفته حدیث را نقل کرده، دقت می کنید؟ طبیعتاً سوال این می شود که این جور حدیث با وثاقت، با صحت سند، خواهی نخواهی شبهه ایجاد می کند، آن وثوق نود درصدی را که جاهای دیگر دارد نمی آوریم که، ما الان صد ها از حریض در صلات و زکات و صوم و حج داریم، در ابواب دیگر هم داریم، خیلی هایش معمول بها است، اصلاً معیار اصحاب است. آن ها وثوق می آورد این ها نمی آورد، بحث سر این است که خبر ثقة بما هو ثقة حجت باشد.